

## افطاری؛ میهمان امیرالمؤمنین هستیم



سید عباس وقتی دستش تنگ می‌شد، باقیمانده پولش را می‌داد تا امور زندگی را تا سرماه مدیریت کنم. این بار هم دستش تنگ شده بود. دم غروب که آمد منزل، ته‌مانده پول را دادم به سید که مقداری سبزی، سیب‌زمینی و نان تهیه کند تا افطاری آماده کنم. نزدیک غروب بود و هوا داشت تاریک می‌شد که سید عباس وارد شد. با عجله رفتم تا وسایل را از دستش بگیرم. اما به ناگاه با داستان خالی سید روبه‌رو شدم.

در همین حال پرسیدم: بازار بسته بود؟  
سید ابروانش را به علامت انکار بالا برد.  
- افطار جایی دعوتیم؟  
باز هم سید سرش را به نشانه انکار بالا برد.  
- حتماً پول‌ها را گم کردی؟  
سید پاسخ داد: نه اصلاً، آن‌ها را تبدیل به ۱۰ برابر کردم.  
منظورش صدقه بود.

گفتم: در خانه هیچ چیز نداریم جز تکه‌ای نان خشک که باید با آن فتوش (نوعی غذا که با نان و پیاز و گوجه و خیار تهیه می‌کنند و روی آن سماق و آویشن می‌پاشند.) درست کنم. سید خندید و گفت: امیرالمؤمنین ما را با فتوش و آویشن و آب میهمان کرده است. نظرت چیست؟ نمی‌خواهی امشب میهمان امیرالمؤمنین علی (ع) باشیم؟  
گفتم: چه چیزی بهتر از این.  
آماده کردن این غذا وقتی نمی‌خواست، در وقت اضافه هر دو مشغول دعا شدیم که ناگهان کسی در زد. سید رفت در را باز کند، اما من دلم هری ریخت. با خود گفتم نکنند در این حال، نیازمندی باشد و چیزی بخواهد و یا میهمانی برای افطار آمده باشد.  
در همین حال صدایی شنیدم که می‌گفت: «سید لنگه دیگر در را هم باز کن».

دو سینی یکی پر از غذا و دیگری پر از میوه. میوه‌ها و غذاهایی رنگارنگ و لذیذ.  
سید گفت: «امیرالمؤمنین نپسندید که ما را به کمتر از این‌ها میهمان کند.  
اشک هر دومان سرریز شد. مقداری از میوه‌ها و غذاها را جدا کردم تا سید برای طلاب ببرد. سید پیشانی‌ام را بوسید و گفت: خدا خیرت بده.

- منبع:
- راوی: ام یاسر؛ همسر شهید
- کتاب هم‌قسم: زندگی ام یاسر، همسر شهید سید عباس موسوی، صفحه ۱۴۹-۱۵۱



شهید سید عباس موسوی در کنار سردار دهقان از فرماندهان دفاع مقدس



سید حسن نصرالله در کنار شهید سید عباس موسوی

